

سیماي احمد شاه تاجار بعد از گذشت نیم قرن

-۲۲-

هدفهای نامرئی تاریخ

... نیروهای سازنده تاریخ به هر شکلی که بروز کنند - خواه به شکل رقابتهای سیاسی و اقتصادی دول بزرگی ، خواه به شکل اندیشه‌های مذهبی که در جریانات سیاسی اثر می‌بخشند ، خواه به شکل نهضت‌های ملی ، خواه به صورت انقلابات اجتماعی ، و خواه به اشکال و-و-و دیگر - به هر حال کاری را که در نظر دارند انجام می‌دهند و در راستای هدف غائی خود که غالباً از چشم بازیگران و بینندگان پوشیده است پیش می‌روند . حوادثی که از علل و مقاصد آنها کسی آگاه نیست به دست عواملی که آلت‌های ناخود آگاه تاریخند صورت می‌گیرد و نتیجه‌ای که سرانجام علنی می‌شود غالباً با آنچه عاملان اصلی در نظر داشته‌اند ، زمین تا آسمان فرق دارد ! . . .

هنگل در رساله فلسفه تاریخ

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بی‌شک یکی از بزرگترین وقایع تاریخ معاصر ایران است . افسری که این کودتا را انجام داد (سرتیپ رضا خان سوادکوهی - اعلی حضرت رضا شاه بعدی) در تاریخ عقد قرار داد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس ۳۱ سال بیشتر نداشت و در لشکر قزاق ایران ، تحت نظر افسران روسی ، انجام وظیفه می‌کرد . این قرارداد ، چنانکه سابقاً نیز اشاره شده است (بخش نهم همین سلسله مقالات) ، ایران را به دو منطقه نفوذ ویک منطقه بیطرف تقسیم می‌کرد که آن منطقه بیطرف هم بعداً به موجب پیمان سری قسطنطنیه (منعقد در آوریل ۱۹۱۵) از بین رفت و جزء منطقه نفوذ انگلستان شد . روسها به موجب پیمان قسطنطنیه اجازه داشتند که به محض حاتمہ جنگ کلبه ایالات و شهرهای واقع در منطقه نفوذ خود را رسماً به خاک روسیه ملحق سازند . ایالات و شهرهای مهمی که در این منطقه نفوذ قرار داشتند

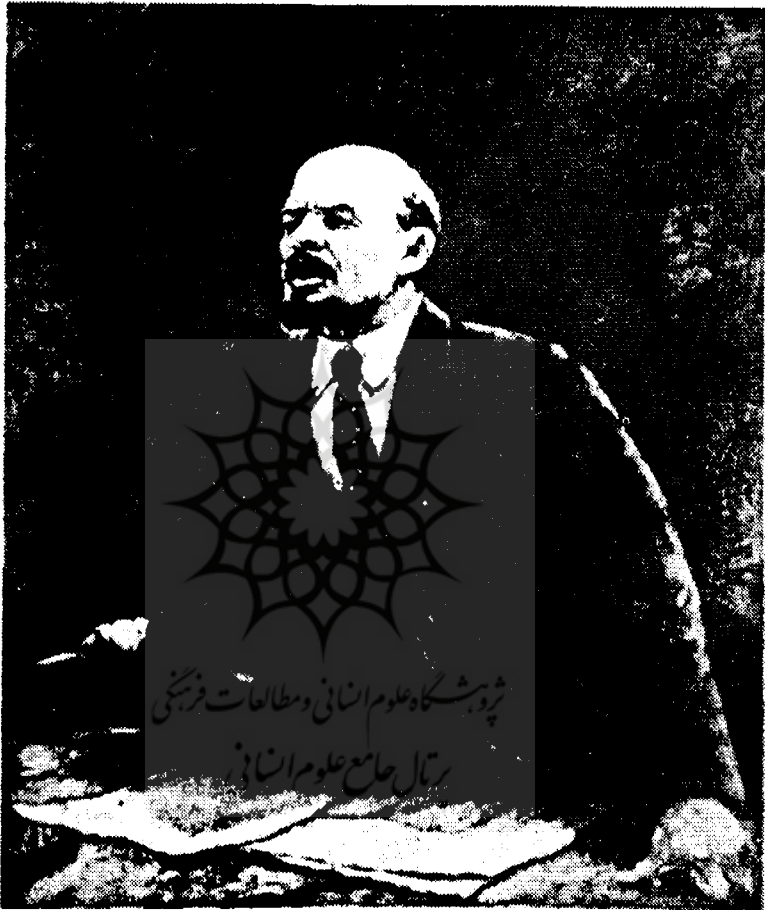
و جدا شدنشان از ایران (در صورت فتح روسیه تزاری) امری مسلم و اجتناب ناپذیر بشمار می‌رفت عبارت بودند از :

تمام آذربایجان شرقی و غربی . خراسان ، گرگان ، مازندران ، گیلان ، اراک ، قم ، ساوه ، اصفهان ، یزد ، نائین ، بروجرد ، خرم‌آباد ، تهران ، قزوین ، زنجان ، همدان ، کردستان ، کرمانشاهان ، قصرشیرین ، و بسیاری از شهرها و قصبات کوچک آن زمان که همگی اکنون تبدیل به شهرها و شهرستانهای مهم شده‌اند .

چنانکه می‌بینیم قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ نصف بیشتر خاک ایران منجمله خطه سوادکوه (زادگاه این افسرغیور) و شهرهای کرمانشاه و همدان و قزوین و تهران یعنی چهار شهری را که مقدر بود وی بعدها دوران خدمت افسری خود را در آنجاها بگذراند ، همه را در بست به روسیه بخشیده بود . **اگرهای تاریخ** فوق‌العاده مهم هستند اما در این مورد بخصوص **اگری** هست (. . . اگر روسیه تزاری جنگ جهانی اول را دوش بدوش متفقین برده بود . . .) که تصور وضع ناشی از آن حتی در عالم خیال هم وحشت انگیزاست و نقش نیروهای نامرئی تاریخ را در عوض کردن سرنوشت افراد و اقوام و ملل به خوبی می‌رساند . با وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه ، اولیای رژیم جدید کلیه قراردادهای امپریالیستی منجمله پیمانهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ را کان لم یکن اعلام کردند و در نتیجه، مسئله تقسیم ایران به نحوی که در آن قراردادهای پیش بینی شده بود منقذی شد و از بین رفت . ولی «اگر» این حادثه مهم و تقدیر آفرین صورت نمی‌گرفت و دولت امپراطوری روس مضمحل نمی‌شد ، کشوری آزاد و مستقل به نام ایران بجا نمی‌ماند که سردار سپه‌ی در آن ظهور کند و در طی زمان سلسله سلطنتی جدیدی در این کشور پدید آورد . از این قرار اگر بگوئیم که **لنین** به عنوان آلت ناخودآگاه تاریخ نقشی در تأسیس سلسله پهلوی بازی کرده است بیگمان سخنی به گزاف نگفته‌ایم .

انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه ، استقلال و تمامیت ارضی ایران را نجات داد و با توجه به اینکه کودتای سوم اسفند فقط در يك ایران مستقل و تجزیه نشده امکان پذیر بود ، دینی که ایرانیان نسبت به این انقلاب دارند از حد و حصر بیرون است . به قول مرحوم تقی‌زاده : « . . . انقلاب روسیه و سرنگون شدن رژیم تزاری در آن کشور ، بزرگترین واقعه يك صد و پنجاه سال اخیر برای ایران است و هیچ شکی نیست که اگر در پایان جنگ جهانی اول ، آن انقلاب پیش نیامده بود از ایران و ترکیه بعنوان دو کشور مستقل اثری در دنیا باقی نمی‌ماند (۱) . . . و اگر بعد از آغاز جنگ جهانی دوم ، یعنی از سال ۱۳۲۰ شمسی ببعده ، گله‌هایی به حق از سیاست شوروی نسبت به ایران داریم ، این گله‌ها به هیچ وجه نباید از حقتناسی ما نسبت به این واقعه بزرگ تاریخی بکاهد . . . انقلاب روسیه در حکم باز شدن طناب دار از گلوی يك مصلوب بیگناه در آخرین لحظه پیش از اجرای حکم اعدام بود. » (۲)

۱- شهر استانبول ، بغازه‌های سفر و واردات ، منطقه قارص و اردهان ، و تقریباً نصف مساحت کنونی ترکیه ، در تحت پیمان قسطنطنیه به عنوان سهمیه بعد از جنگ روسیه در شرق نزدیک منظور شده بود .



لنین در حال نطق

د . . . این انقلاب (انقلاب کمونیستی در روسیه) به حکومت نظامیان در دنیا ، به قدرت امپریالیزم ، و به مظاهر جهانگشائی سرمایه داری خاتمه خواهد داد . . .
 از یکی از نطقهای لنین در بدو تأسیس دولت شوروی .



ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

و همان انقلاب (انقلاب کمونیستی در روسیه) منجر به ظهور دو پیشوای بزرگ نظامی
در ایران و ترکیه گردید .

در ایران سردار سپه و در ترکیه ژنرال مصطفی کمال (پرزیدنت کمال آتاتورک).

« . . . انقلابات و حوادثی که از علل و مقاصد آنها کسی آگاه نیست به
دست عواملی که ابزارهای ناخودآگاه تاریخند صورت می‌گیرد و نتیجه‌ای که
سرانجام علنی می‌شود غالباً با آنچه عاملان اصلی در نظر داشته‌اند زمین تا آسمان
فرق دارد . . . »



سرلشگر مصطفی کمال فاتح جنگ استقلال ترکیه

اما سقوط حکومت ترانزی روسیه منجر به عکس العمل شدید و محیلاً نه انگلستان در ایران گردید به این معنی که طراحان سیاسی لندن به محض اینکه عرصه را از حریف دیرین خالی دیدند - حریفی که در داخله خود به شدت سرگرم مسائل ناشی از تغییر رژیم بود و به هیچ وجه قدرت یا میل این را نداشت که امتیازات سابق رژیم تراری را در ایران حفظ کند - با زرنگی و چالاکی خاصی که از خصایص فعالیت آنگلو ساکسن ها در این قبیل فرصت های تاریخی است دست بکار شدند و با عقد قرارداد ۱۹۱۹ تمام سرزمین ایران را عملاً تحت الحمایه خود کردند . درباره مشروطیت ایران و اینکه آیا حکومت مشروطه در اوضاع و احوال هفتاد سال پیش برای ایران مفید بوده است یا نه ، خیلی چیزها گفته و نوشته شده است که برخی از آنها بی مأخذ هم نیست . ولی همین حکومت مشروطه با همه نقایص آشکارش لااقل این



پرزیدنت کمال آتاتورک اولین رئیس کشور جمهوری ترک

بک حسن عمده را داشت که تنفیذ قراردادها را موکول به تصویب مجلس شورای ملی کرده بود و چون در تاریخ امضای قرارداد ۱۹۱۹ (قرارداد وثوق الدوله) مجلس ایران در حال فقرت بود، نبودن مجلس مجالی به ملیون و وطن پرستان ایرانی داد که افکار عمومی را علیه قرارداد بسیج کنند و مانع از اجرا شدن آن گردند. در این ضمن به علل ودلایلی که در بخش‌های قبلی این سلسله مقالات تشریح و بیان شده‌اند شوروی‌ها در بهار ۱۹۲۰ نیرو در ایالت گیلان پیاده کردند و جمهوری مستقلی که کم و بیش از روی نظام جدید روسیه اقتباس شده بود در آنجا بوجود آوردند. نیروهای انگلیسی شمال ایران (نورپرفورث) پس از زدوخورده‌هایی که بامهاجمان بالشویکی کردند سرانجام مجبور به عقب نشینی و موضع گرفتن درمحور منجیل - قزوین شدند و تاموقمی که در ایران بودند جلو پیشروی بالشویک‌ها را به سمت تهران سد کردند.

اما کابینه انگلستان به علت فشار افکار عمومی و وضع نامساعد مالی بریتانیا، تصمیم گرفته بود که قوای نظامی خود را در ماه آوریل ۱۹۲۱ از ایران فراخواند و همه می‌دانستند

با خروج نیروهای انگلیسی از ایران هیچ قدرتی مانع پیشروی نیروهای کمونیست گیلان به سوی تهران نخواهد شد .

بدبختانه سوء حکومت قاجاریان در گذشته وستنی و بیجالی احمد شاه قاجار (پادشاه آنروزی ایران) چنان مردم کشور را به ستوه آورده و به حدی آنها را از این سلسله ترکمنی متنفر کرده بود که انتظار اینکه افراد ملت اسلحه بدست گیرند و برای حفظ تاج و تخت قاجاریان از پیشرفت نیروهای کمونیستی به سوی پایتخت جلو گیری کنند، تخیلی بیش نبود. با بیرون رفتن قوای بریتانیا از ایران سقوط تهران و انقراض سلسله قاجار امری حتمی به نظر می رسید و بر مطلقان امور سیاسی پوشیده نبود که انگلیسی ها با توجه به منافع اقتصادی وسیعی که در جنوب ایران دارند هر گز اجازه نخواهند داد که ایران جنوبی قسمتی از قلمرو جمهوری سوسیالیستی ایران (و عملاً بخشی از روسیه جدید) گردد و آن را به طور حتم از بقیه خاک کشور جدا خواهند کرد. به این ترتیب قرارداد ۱۹۰۷ به نحوی دیگر عملی می شد یعنی ایران بجای اینکه میان دو دولت امپریالیست سرمایه دار (روسیه تزاری و بریتانیای کبیر) تقسیم گردد این بار میان بریتانیای کبیر و روسیه شوروی تقسیم می شد و باز همان نقشه سابق انگلستان که می خواست ایالات جنوبی و مرکزی ایران را بدست امراء، شیوخ، و ایلسالاران دست نشانده انگلیس اداره کند اجرا می گردید. به واقع اولیای وزارت خارجه انگلیس از دست رفتن تهران و ایالات شمالی ایران را چنان مسلم و قطعی گرفته بودند که متخصص معروف آنها در مسائل مربوط به ایران جنوبی (سرگرد نوئل) در همان تاریخ از هند وارد ایران شده بود که کارهای مقدماتی مربوط به تشکیل فدراسیون جنوب ایران را آغاز کند .

شکل آینده این فدراسیون را سرپرسی کاکس (وزیر مختار سابق بریتانیا در تهران و امضا کننده قرارداد ۱۹۱۹) ترسیم کرده و در اختیار مقامات رسمی دولت متبوعش قرار داده بود. درست است که کاکس در این تاریخ دیگر در ایران نبود و به عنوان کمیسر عالی انگلستان در عراق عرب انجام وظیفه می کرد ولی اولیای سیاسی لندن کماکان به نظرات و پیشنهادهای او درباره ایران اهمیتی خاص قائل بودند. گرازشی که این مرد در ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ (سه هفته پیش از کودتای سوم اسفند) از بغداد به لندن فرستاده است، خطوط اصلی سیاست جدید بریتانیا در ایران و نحوه تأسیس فدراسیون جنوب کشور را با کمال دقت و روشنی مشخص می سازد. این است قسمت های مهم گزارش وی:

« . . . از نامه ها و اطلاعات رسمی که در اختیار من هست چنین فهمیده می شود که سیاست تخلیه ایران از نیروهای نظامی ما به علت فشار افکار عمومی در داخله انگلیس که می خواهد از بودجه ها و هزینه های نظامی زمان صلح تا آنجا که مقدور است بکاهد ، بر دولت بریتانیا تحمیل شده است .

ولی مادام که سیاستی مثبت ، سیاستی که قادر به تعدیل اثرات مخرب سیاست بالا باشد، تنظیم و برای اجرای آماده نشده است بیرون رفتن قوای نظامی ما از ایران موقعیت تجاری و نفوذ اقتصادی بریتانیا را در این کشور که برای پی ریزی و تحکیم بنای آن سالها و نسلها زحمت کشیده شده است خرد و نابود خواهد ساخت و بازتاب سیاسی این وضع آن در افغانستان و عراق عرب محسوس خواهد شد .

... برگردیم به خطر کمونیزم در ایران : برای خود من این مطلب پوشیده نیست که بعضی از افراد و جمعیت‌های سیاسی که در تهران و گیلان مشغول فعالیت هستند در مسلک نوین بالشویزم ، کما اینکه در هر مسلکی دیگر ، فرصت خدا رسانده‌ای برای پرکردن جیبهای خود می‌بینند . ولی اعتقاد قطعی من این است که اکثریت مردم ایران از کمونیزم خوششان نمی‌آید و اگر حمایتی استوار از آنها به عمل آید در مقابل گسترش این مسلک ایستادگی خواهند کرد .

با توجه به التهاب کنونی افکار عمومی در ایران علیه قرارداد ۱۹۱۹ ، گو که این قرارداد پیمانی معقول و منصفانه است ، ولی وجودش حربه‌ای چنان مؤثر و خطرناک به دست بالشویک‌ها انداخته و آن چنان تبلیغات افراطی آنها را علیه ما تسهیل کرده که من شخصاً با نظری که حکومت هندوستان اخیراً داده است موافقم و فکر می‌کنم که باید از این قرارداد ، لااقل در شکل فعلی‌اش ، چشم پوشید و آن را به صورتی که اکنون نوشته شده است پایه سیاست آتی بریتانیا در ایران قرار نداد . (۱)

... به جای این قرارداد باید در فکر پیمانی دیگر بود که مجلس شورای ملی ایران بتواند آن را قبول و تصویب کند . در پستین قرارداد جدید ، اوضاع و احوالی ممکن است پیش آید که در آن جلب رضایت ما برای عوض کردن شاه فعلی (احمد شاه قاجار) و نشان دادن کسی دیگر از اعضای خاندان سلطنت به جای او ، یا اینکه اصلاح‌عوض کردن سلسله قاجار ، ضرورت پیدا کند و اگر چنین ضرورتی پیش آمد عقیده من این است که باید در مقابل جبر زمان تسلیم شد و این تغییرات را پذیرفت . حفظ روابط نزدیک و دوستانه با روسای ایل بختیاری مسئله‌ای است که برای ما اهمیت حیاتی و اساسی دارد و هرگز نباید این حقیقت را فراموش کنیم که اسفهان و یزد و کرمان در حال حاضر توسط فرماندارانی که منتسب به این ایل هستند اداره می‌شوند .

... حال فرض کنیم که کار ایران از مرحله‌ای که بشود سیاست بالا را اجرا کرد گذشته باشد یا اینکه فرضاً همین سیاست اجرا شده و به توفیق نینجامیده باشد . در آن صورت تکلیف چیست ؟

عقیده من این است که ازمه اکنون باید تصمیم قاطع گرفت که اگر مردم مناطق شمالی ایران حقیقتاً مسلک کمونیزم را می‌خواهند ابداً مانع خواسته آنها نشد و گذاشت که بالشویک‌ها شمال ایران را ببرند . اما پس از اجرای این سیاست باز هیچ دلیلی برای نومیدی نیست و بطور حتم می‌توان با صرف مقداری پول ، منافع حیاتی و مصالح عالی انگلستان را در مناطقی که همیشه قلمرو نفوذ ما بوده است نجات داد . به عبارت دیگر ، اگر اوضاعی در ایران پیش آمد که منجر به سقوط حکومت مرکزی و فرار احمد شاه گردید ، آن وقت نخستین وظیفه ما این است که از قدرتهای محلی زیر :

۱- لرد چلمز فورده نایب السلطنه هند به دولت انگلستان توصیه کرده بود که از فکر اجرای قرارداد ۱۹۱۹ در ایران منصرف شوند و بگذارند ایرانی‌ها مستقیماً وارد مذاکره با اولیای رژیم جدید روسیه برای تخلیه ایران از نیروهای کمونیستی گردند .

والی پشت گوه (فرمانروای محلی لرستان)

شیخ خزعل خان سردار اقدس (فرمانروای محلی خوزستان)

خوانین بختیاری (فرمانروایان محلی اصفهان و چهار محال)

حمایت کنیم و به همه آنها اجازه دهیم که استقلال وجدائی خود را از حکومت مرکزی در تهران اعلام دارند. سپس تشویقشان کنیم که برای جلوگیری از حمله بالشویکها به نواحی جنوب یک پیمان اتحاد سه جانبه میان خود ببندند و از منافع دیرین واجدادی خود در این نقاط دفاع کنند. شاید مصلحت آتی ما چنین ایجاب کند که صولت الدوله رئیس ایل قشقائی را نیز به عنوان رکن چهارم، در این پیمان اتحاد عشایری وارد سازیم. . . . (۱)

چنین بود دورنمای وضع سیاسی کشور. استقلال ایران به آستان نیستی و پراکندگی رسیده بود. کمونیستها منتظر بیرون رفتن قوای انگلیس بودند تا پیشروی موقفانه خود را به سوی پایتخت آغاز کنند. با اینکه قرارداد ایران و شوروی از هر حیث تکمیل شده و فقط منتظر امضای طرفین بود، و گرچه روسها در تحت این پیمان رسماً متعهد بودند که قوای اعزامی خود را از رشت و گیلان فرا خوانند ولی . . . ایرانیان فهمیده هیچ کدام به حسن نیت شورویها اعتقاد ندارند و فکر نمیکنند که حکومت شوروی بتواند از حمله ارتش به اصطلاح ملی ایران (ارتش جنگلیها) به سوی پایتخت جلوگیری کند. . . . (۲)

و درست به همین دلیل که وجود قوای انگلیس تنها مانع پیشروی کمونیستهای شمال به سوی پایتخت بود، اولیای رژیم جدید روسیه اصرار داشتند که این قوا حتماً باید ایران را ترک کنند.

... سبهدار (اکبر) رونوشت تلگراف جدید مشاور الممالک را که از مسکومخا بره شده است به من نشان داد که ترجمه آن را عیناً تقدیم می‌دارم. بطوری که ملاحظه می‌فرمائید در این تلگراف اشاره شده است که نیروهای روسی و قفقازی آماده‌اند در اولین فرصت خاک ایران را تخلیه کنند مشروط بر اینکه دیگران نیز عین این کار را بکنند و قوای خود را از ایران بیرون ببرند. . . گرچه از بریتانیای کبیر صریحاً در این یادداشت نام برده نشده ولی معلوم است که منظور روسها از کلمه «دیگران» چیست و اشاره به کدام دولت است. . . . (۳)

شعار معروف فرانسویان در دوره انقلاب کبیر که وطن در خطر است هرگز به این شدت و با این طنین حوفاک در ایران آشفته آنروز (ایران ۱۲۹۹) مصداق و مفهوم حقیقی پیدا نکرده بود.

۱- سند شماره ۶۶۸ در مجموعه اسناد سیاسی وزارت امور خارجه انگلیس. (جلد ۱۳- سری اول) تلگراف مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۱۹ سرپرسی کاکس از بغداد به مستر مونتگومری (وزیر امور هندوستان) در لندن.

۲- از گزارش مورخ سوم فوریه نورمن به لرد کرزن - سند شماره ۶۷۰ در مجموعه اسناد سیاسی بریتانیا (جلد ۱۳ - سری اول)

۳- تلگراف مورخ دهم فوریه ۱۹۲۱ نورمن به لرد کرزن. سند شماره ۶۷۴ در همین

برای چیره شدن بر این مشکل عجیب ، انگلیسی‌ها دو راه بیشتر نداشتند : راه حل سیاسی و راه حل نظامی . راه حل سیاسی بیرون بردن قوای نظامی بریتانیا از ایران و مجبور کردن روسها به تخلیه شمال کشور بود . این راه حل گرچه به مشکل حضور بیگانگان در خاک ایران خاتمه می‌داد ولی تکلیف قوای مسلح ایرانی را که از مراکز خارجی فرمان می‌گرفتند مسکوت می‌گذاشت و همین نیروها بودند که بعد از خروج قوای روس وانگلیس از ایران بقای حکومت مرکزی و تمامیت ارضی کشور را تهدید می‌کردند . «ارتش ملی گیلان» که زمام هدایتش در دست کمو نیستهای محلی بود رسماً اعلام کرده بود که در آتیه‌ای نزدیک به سوی پایتخت پیشروی خواهد کرد و حکومت پوشالی مرکز (تحت ریاست سپهبدار فتح الله اکبر) ضعیفتر و بی اعتبارتر از آن بود که در قبال یک چنین خطری به حمایت مسلح ملت و پشتیبانی افکار عمومی متکی باشد . در نتیجه ، تهران سقوط می‌کرد و انگلیسی‌ها بیدرنگه به کمک نیروی نظامی اسپیار (پلیس جنوب) نقشه تأسیس ایران جنوبی را که مفومش از بین رفتن تمامیت ارضی ایران بود به معرض اجرا می‌گذاشتند .

تجزیه شدن ایران (که ضایعه‌ای جبران ناپذیر برای مردم بیگناه این مملکت به شمار می‌رفت) گو که منافع اقتصادی انگلستان را موقتاً نجات می‌داد ولی در طی زمان ، پس از قوی شدن تدریجی شوروی ها ، به احتمال قوی غائله‌ها و در دسرهای شدید برای اولیای نظامی انگلستان ایجاد می‌کرد . ولی این احتمال (خطرات آتی تجزیه ایران) در این لحظه بخصوص زیاد مورد توجه ژنرال آیرن سایید (فرمانده قوای انگلیس در ایران) و دستیار نظامی او سرهنگ هاثری اسمایس نبود . آیرن سایید بیشتر در فکر حفاظت سربازان انگلیسی و تضمین امنیت جاده هائی بود که می‌بایست به هنگام عقب نشینی این سربازان مورد استفاده قرار گیرد . زمستان به نیمه رسیده بود و دور نمای ذوب شدن برفهای سنگین کوههای همدان در بهار (که درست به موعد بیرون رفتن قوای بریتانیا از ایران تصادف می‌کرد) فکر این فرمانده نظامی را سخت به خود مشغول کرده بود . پس از بیرون رفتن این قوا ، اغتشاش و بی نظمی ممکن بود سرتاسر کشور را فرا گیرد . قزاقهای ایرانی که در عرض یکی دو ماه اخیر عملاً بی حقوق و بی پوشاک در قزوین مانده بودند و برای قبول افکار کمو نیستی آمادگی خاص داشتند ممکن بود ، علی‌رغم مخالفت فرماندهان ارشد خود ، به تهران حمله کنند و حکومت مرکزی را براندازند . با باز شدن جاده منجیل و قزوین ، کمو نیستهای مسلح گیلان آنرا رهسپار تهران می‌شدند و در آنجا ، به احتمال قوی ، با بعضی از افسران لشکر قزاق ایران که تمایلات کمو نیستی داشتند ائتلاف و زمام حکومت را قبضه می‌کردند . حتی بیم آن می‌رفت که به محض اعلام حرکت نیروهای بالشویک به تهران ، عناصر دست چپی و هرج و مرج طلبان پایتخت منتظر ورود آنها نشوند و خود با یک قیام ناگهانی حکومت مترزلر سپهبدار راساقت سازند . شورش پایتخت آنآ به استا‌نها و شهرستانهای دوردست سرایت می‌کرد و دزدان و راهزنان حرفه‌ای که منتظر یک چنین فرصتی بودند آرامش قراء و شهرها راسلب می‌کردند . و تمام این پیشامدها به امنیت جاده هائی که عقب نشینی قوای بریتانیا قرار بود در امتداد آنها صورت گیرد لطمه می‌زد .

باتوجه به تمام این احتمالات و سنجش دقیق اطراف ، جوانب فنی بود که ژنرال آیرن

ساید به این نتیجه رسید که بهتر است تا موقعی که خود انگلیسی ها هنوز در ایران هستند به افسران ضد کمونیست لشکر قزاق آزادی عمل داده شود که به سوی پایتخت پیش بروند و زمام حکومت را قبل از ورود کمونیستهای شمال به تهران قبضه کنند. یادداشتها و خاطرات روزانه آیرن ساید که پنج سال قبل (در ۱۹۷۲) منتشر شد آشکارا نشان می دهد که او در اواسط ژانویه ۱۹۱۹ (قریب چهل روز پیش از کودتای سوم اسفند) تصمیم قطعی خود را در این باره گرفته بوده است :

... نظر شخصی من این است که باید جلو حمله قزاق های ایرانی را به تهران ، پیش از آنکه قوای ما ایران را ترک کنند ، باز گذاشت ... به حقیقت یک دیکتاتوری نظامی در این کشور بهترین راه غایب بر مشکلات کنونی ماست زیرا به نیروهای انگلستان فرصت خواهد داد که خاک ایران را با اجتناب از عواقب بسیار وخیمی که در غیر این صورت پیش خواهد آمد ترک کنند . . . (۱)

به عبارت دیگر ، فرمانده نیروهای مسلح انگلیس در ایران به این نتیجه رسیده بود که برای مقابله با خطری که این کشور را تهدید می کرد و نیز برای حفظ آرامش جاده هایی که قوای تحت فرماندهی وی (نود پرفورث) می بایست در امتداد آنها عقب نشینند ، یک راه حل بیشتر وجود ندارد و آنهم راه حل نظامی است .

مدتها پیش از آنکه این افسر واقع بین انگلیسی (آیرن ساید) به رجحان راه حل نظامی اعتقاد پیدا کند ، یکی از افسران عالی رتبه نیروی قزاق ایران (همین سر تیپ رضا خان سواد کوهی که در آن تاریخ کوچکترین تماسی با انگلیسی ها نداشت) مستقلا به این نتیجه رسیده بود که نجات ایران از خطر کمونیسم ، با توجه به وضع موجود کشور و فساد هیئت حاکمه ، فقط با اتخاذ یک روش قاطع نظامی میسر است . عمده ترس رضا خان در این تاریخ ناشی از این واهمه بجا بود که مبادا افسران روسی لشکر قزاق ایران با افسران سرخ رژیم کمونیست که گیلان را اشغال کرده بودند ، همدست شوند و رژیم اشتراکی در ایران برقرار سازند . بین رجال آنروزی ایران ، میرزا حسن خان وثوق الدوله آشتیانی و سید حسن مدرس اصفهانی تنها کسانی بودند که سر تیپ رضا خان به توانائی فکری ، قوت عزم ، و قدرت تصمیم هر دوی آنها اعتقاد داشت و از این رو بدو اکتفا کرد تا وثوق الدوله را معتقد سازد که همان کاری که او می خواهد بدست انگلیسی ها انجام دهد به دست خود ایرانی انجام شدنی است . ولی وثوق الدوله طماع تر و انگلیس پرست تر از آن بود که به ندای التماس این نظامی میهن پرست ایرانی گوش دهد . مدرس نیز به دلایلی که هم اکنون ذکر خواهد شد از این پیشنهاد حسن استقبال نکرد و حاضر نشد از نفوذ و قدرت نظامی رضا خان برای انجام نقشه ای که او در نظر داشت استفاده کند . **ملك الشعراء بهار** در تاریخ انقراض قاجاریه به نقل قول از مرحوم مدرس می نویسد که :

... دریکی از این روزهای بحرانی که خطر به دروازه های تهران نزدیک شده بود ،

۱- خاطرات و یادداشت های روزانه ژنرال آیرن ساید ذیل « وقایع روز چهاردهم

سرتیپ رضا خان سوادکوهی (اعلی حضرت شاهنشاه فقید) نزد من (مدرس) آمد و گفت که چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او توجهی به من نکرد. حاضر من باشما کار کنم و همدست شویم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم چه می‌ترسم ایران بالشویک (کمو نیست) شود. . . . (۱)

درصحت قول بهار جای هیچ گونه تردید نیست چونکه خود شاهنشاه فقید هم عین این مطلب را بعدها برای علی دشتی نقل کرده است :

. . . خود او (سردار سپه - اعلی حضرت رضاشاه پهلوی) روزی برای من نقل کرد که پس از انقلاب روسیه و سرنگون شدن حکومت تزاری به دست و پا افتادم که به فرماندهی افسران روسی در قزاقخانه خاتمه داده شود (۲) و در این باب حتی نزد مدرس که آن وقت مرکز مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و صاحب نفوذ بود رفتم و این مطلب را با وی در میان نهادم. اما مدرس از قبول و تصدیق رأی من سر باز زد. آن وقت سردار سپه باخنده‌ای تمسخرآمیز و برای نشان دادن جمود فکری سیاستمداران وقت گفت : هیچ می‌دانی عذر و دلیل مدرس در نپذیرفتن پیشنهاد من چه بود ؟ او معتقد بود که بر کنار کردن افسران روسی تعادل سیاسی را بهم می‌زند و این خطر را در بر دارد که انگلیسی‌ها در ایران مطلق‌المنان شوند و می‌افزود که هنوز معلوم نیست کار انقلاب روسیه به کجا می‌انجامد. اگرما افسران روسی را بیرون کنیم و سپس قوای شورشی (دار و دسته لنین) مغلوب شوند و مجدداً رژیم تزاری در روسیه مستقر گردد، تفاهم ما با حکومت تزاری دشوار خواهد شد. . . . (۳)

چنانکه می‌بینیم تمام سعی و همت این سردار دلسوز در عرض این ماههای بحرانی متوجه پیدا کردن یک پیشوای متفرد ملی یا یک سیاستگر با قدرت بوده است که به کمک او کودتائی در تهران انجام دهد و هیئت حاکمه فاسد ایران را (که در نظرش مسئول و مصدر تمام این بدبختی‌ها به شمار می‌رفت) از مسند قدرت به زیر اندازد. اما پس از اینکه برایش ثابت شد که هیچکدام از این سیاستمداران غیر نظامی مردان عرصه عمل نیستند، خود به فکر اقدام مستقل افتاد و تماسهای بعدی‌اش با ژنرال آیرن ساید فرمانده قوای انگلیس در ایران (که قسمت عمده سربازان وی در این تاریخ در جوار دهکده آق بابای قزوین پهلوی به پهلوی لشکر قزاق ایران چادر زده بودند) از همین روزها یعنی از لحظه‌ای آغاز می‌گردد که امیدش از واقع بینی رجال و رهبران سیاسی ایران سلب شد و به چشم خود دید که هیچ کدام از اینان متوجه وخامت بیسابقه اوضاع کشور نیستند و به تبعیت از شعار سنتی سیاستگران آن عصر که «از این ستون به آن ستون فرج است» کار می‌کنند. ایران در شرف تجزیه بود، نیروهای انگلیسی در شرف ترك خاک ایران بودند، و در این گیرودار تاریخی که تمامیت ارضی کشور

۱- محمدتقی بهار، «انقراض سلسله قاجار» - ص ۶۱

۲- عمده ترس مرحوم پهلوی در این تاریخ چنانکه اشاره کردیم ناشی از این واقعیه صحیح و بجا بود که مبادا افسران روسی لشکر قزاق ایران با افسران رژیم سرخ روسیه کنار آیند و با برپاساختن کودتائی زمام امور کشور را بدست گیرند و ایران را کمو نیست کنند.

۳- علی دشتی، «پنجاه و پنج» - ص ۳۸

داشت برباد می‌رفت، سیاستگران غافل تهران هنوز هم دچار این وهم و تخیل بی‌اساس بودند که انگلیسی‌ها تمام این نقشه‌ها را برای ترساندن ایرانیان و مجبور کردن آنها به قبول قرارداد ۱۹۱۹ طرح کرده‌اند و در مرحله آخر به قوای خود در ایران فرمان « ایست » خواهند داد و به خاطر مشتی « الدوله‌ها » و « السلطنه‌ها » ی پوسیده شمال با نیروهای مجهز کمونیستی (که يك بار از آنها شکست خورده بودند) خواهند جنگید ! اما نسل معاصر ایران که پنجاه و شش قدم شمس از آن پرتگاه مهیب تاریخی دور شده است ، با خواندن اسناد موثقی که در اختیار دارد به خوبی درمی‌یابد که در عرض این روزهای طوفانی نقشه تجزیه نهائی ایران مورد بررسی مقامات مسئول لندن قرار گرفته بود و انگلیسی‌ها اگر هم فکری برای نجات ایران داشتند ، دامنه این فکر فقط به مناطق جنوب کشور محدود می‌شد .

تقارن اندیشه این دو افسر عالی‌رتبه نظامی (سرتیپ رضا خان سوادکوهی و ژنرال آیرن ساید انگلیسی) که هر دو به این نتیجه رسیده بودند که حل مشکل سیاسی ایران فقط با اعمال قدرت نظامی میسر است و گره کور اوضاع کشور جز با لبه تیز شمشیر قدرت بازشدنی نیست ، طبعاً به آشنائی آنها در اردوگاه نظامی آق بابا منجر شد . در اوایل فوریه ۱۹۱۹ ، ژنرال آیرن ساید و دستیار انگلیسی او سرهنگ اسمایس ، بدون مشاوره قبلی با نورمن وزیر مختار بریتانیا در تهران (که او را مردی کم ظرفیت ، بی‌اراده ، و راز پراکن می‌پنداشتند) تصمیم گرفتند که گرفتاری سیاسی ایران را با يك کودتای نظامی ، بدست خود افسران ایرانی ، حل کنند . قویترین نیروی نظامی ایران در آن تاریخ ، همین لشکر قزاق بود که افراد آن پس از شکست سال قبل از نیروهای مهاجم روسیه و عقب نشینی به سوی منجیل ، اکنون در دهکده آق بابا (نزدیک قزوین) مستقر شده بودند . اما موفقیت هر نوع کودتا قبل از هر چیز به شخصیت و نیروی عزم فرمانده کودتا بستگی دارد و تحقیقات محرمانه آیرن ساید و اسمایس در لشکر قزاق ایران ، جای تردید باقی نگذاشت که سرتیپ رضا خان سوادکوهی از قدرت ویژه فرماندهی ، نفوذ و جاذبه نظامی ، نیروی اتخاذ تصمیم ، و بالاخره از اعتبار و محبوبیت شخصی میان افسران ایرانی به حد لازم و کافی برخوردار است . نحوه آشنائی آیرن ساید و رضا خان که مدتها پیش از این تحقیقات محرمانه صورت گرفته بود خود داستانی جالب دارد که در شماره آتی یفما ذکر خواهد شد . ولی با اجازه خوانندگان قبلا به ذکر موضوعی که از نظر تاریخی اهمیتی ویژه دارد می‌پردازم .

« دنباله دارد »

